

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى
قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

یادآوری؛ بیان محل نزاع توسط امام خمینی(ره)؛ در موارد وجود علم وجدانی به تکلیف، مجالی برای بحث جریان و عدم جریان
«اصول ترخیصیه» نیست؛ زیرا موجب اجتماع نقیضین میشود.

ملاحظه فرمودید امام خمینی محل نزاع را در جایی قرار دادند که مکلف علم وجدانی به تکلیف نداشته باشد؛ اما اگر علم وجدانی
به تکلیف داشت فرمودند این از محل نزاع خارج است و در موارد علم وجدانی به تکلیف به صورت اجمالی دیگر مجالی نیست
که بیایم بحث کنیم که آیا «اصول ترخیصیه» جریان دارد یا جریان ندارد؛

برای اینکه در این موارد مساله اجتماع نقیضین مطرح می شود و جمع بین اراده لزومیه مولا و اراده غیر لزومیه می شود و در
نتیجه جایی که مکلف علم وجدانی دارد «لا شک و لا شبهة» در اینکه موافقت قطعی واجب است و مخالفت قطعی حرام است و
«لا شبهة» در اینکه «اصول ترخیصیه» جریان ندارد و فرمودند که من گمان نمی کنم مرحوم میرزای قمی و محقق خوانساری
که قائل به جریان «اصول ترخیصیه» در اطراف علم اجمالی هستند در چنین موردی تجویز کرده باشند؛ که این مطلب را
توضیح دادیم مناقشه مختار بر فرق چهارم (نظر امام خمینی):

بیان محل نزاع فقط بر مبنای قائل شدن بر حجیت ذاتی قطع صحیح است ولی بر مبنای عدم حجیت ذاتی قطع، نزاع عمومیت
دارد و تعلیقه ای که بر این فرمایش امام فقط می شود مطرح کرد این است که این روی مبنای حجیت ذاتی قطع درست است و
اگر ما قائل شدیم که قطع ذاتا حجیت دارد و حجیتش ذاتی است و قابلیت مخالفت ندارد خوب این روشن است اما اگر قائل
شدیم که حجیت قطع ذاتی نیست خوب اینجا هم باز می توانیم بگوییم شارع در اینجا با اجرای اصول ترخیصیه این قطع را از
اعتبار ساقط می کند و اگر قائل شدیم به اینکه حجیت قطع ذاتی نیست که ما هم در مباحث قطع در اوائل مباحث این بحث را
مفصل مطرح کردیم و به همین نتیجه رسیدیم که حجیت ذاتی نیست ولو کاشفیت ذاتی باشد؛ لذا شارع می تواند بپاید در یک
جایی، به مکلف بفرماید به این قطعت عمل نکن و یک «اصل ترخیصی» را در آنجا جاری بکند؛ لذا این فرمایش امام که نزاع در
اصالة الاحتیاط در علم اجمالی در جایی است که علم وجدانی نباشد و می فرمایند: نزاع در آنجایی است که با یک اماره ای و
یک حجت معتبره ای ما اجمالاً بدانیم یکی از این دوتا واجب است و یا اجمالاً بدانیم یکی از این دوتا نجس است یعنی با یک
حجت معتبر نه با یک علم وجدانی؛

این فقط همین حاشیه را دارد که علم وجدانی را برایش حجیت ذاتی قائل بشویم اما اگر گفتیم حجیت ذاتی ندارد اینجا نزاع
عمومیت دارد؛ نکته اینکه: اولاً: اگر ما حجیت ذاتی را قائل بشویم اجتماع نقیضین است و اگر گفتیم حجیتش ذاتی نیست
معنایش این است که شارع اراده اش تعلق می گیرد معلقاً یعنی معلق بر اینکه ترخیص ندارد و اینکه حجیتش ذاتی است معنایش
این است که اراده لزومیه مطلق دارد و اراده منجز دارد اما اگر گفتیم حجیتش ذاتی نیست معنایش این است که بله این اراده
لزومی شارع هست و معلق بر اینکه ترخیصی وارد نکند چون علم است یعنی علم به تکلیف داریم منتها وقتی می گوئیم حجیتش

یعنی کاشفیتش ذاتی است یعنی می دانیم شارع «أراد» این مطلب را؛

اما اگر این علم حجیتش ذاتی شد اینجا اراده لزومیه شارع مطلق و منجز است اما اگر این حجیت ذاتی نشد معنای اینکه ذاتی نیست این است که شارع می تواند مخالفت کند و معنایش این است که شارع اراده اش معلق است یعنی الان اراده لزومیه دارد، اگر ترخیصی وارد نکند؛ اما اگر سایر مواردی که می گوئید شارع می تواند با قطع ما مخالفت کند؛ به چه بیانی می گوئید و شما اگر قائل شدید قطع حجیتش ذاتی نیست، آنجا چه می فرمایید؟ می فرمایید شارع می تواند مخالفت کند؛ حجیت ذاتی نیست یعنی یک حجیت تعلیقی دارد و معلق بر عدم ترخیص شارع است؛ اینجا هم همین حرف را می زنیم و اگر شارع ترخیص ندهد این تکلیف ساقط است؛ و حالا حجیت تعلیقی را درست بکنید و می گوئیم حجیت این قطع معلق است به عدم ترخیص تا اینکه در حجیت اماره می گوئید این «امارة حجة و معلق» بر اینکه اماره معارض نداشته باشد.

ثانیاً: ببیند اگر در یک جایی ملاک در اصلی به قول امام اهم باشد می تواند بر قطع هم مقدم باشد و تشخیصش با شارع است و در بحث خبر واحد و استصحاب می گوئیم استصحاب موضوعش شک است و خبر واحد می آید شک را از بین می برد و ورود دارد و موضوع او را منتفی می کند و در اینجا از اول نمی گوئیم موضوع قطع، قطع است بلکه می گوئیم «القطع حجة» اما «حجة تعلیقیة» یعنی اگر اصلی آمد؛ موضوع این از بین می رود.

اگر گفتیم حجیتش تعلیقی است؛ اگر شما گفتید قطع حجیتش ذاتی است وارد بر اصل می شود و می گوئیم اینجا که من قطع پیدا کردم جایی برای اصول نیست اما اگر گفتید قطع حجیتش ذاتی نیست اینجا می شود اصل جاری بشود و اینجا دیگر ورود ندارد منتها باید بحث کنیم آن دلیل اصل تا چه مقداری اینجا را می گیرد؟

ثالثاً: عقل وقتی می گوید حجیت قطع ذاتی است اگر قبول کردیم ذاتی است معنایش این است که دو طرف دارد هم منجزیت دارد و هم معذرت دارد و منجزیتش معنایش این است که موافقتش واجب و مخالفتش حرام است و موافقتش این است که همه را ترک کند نظر مختار: حجیت قطع ذاتی نیست؛ البته ظاهراً امام خمینی هم حجیت قطع را ذاتی نمی دانند لذا دیگر مجالی برای بیان محل نزاع به شیوه امام باقی نمی ماند.

خوب این تنها تعلیقه ای است که بر فرمایش امام داریم و حالا مجالی نشد من مراجعه کنم که در ذهنم می آید که خود امام حجیت قطع را ذاتی نمی دانند و اگر ایشان در آن بحث حجیت قطع را ذاتی ندانند دیگر مجالی برای این بیانی که به عنوان محل نزاع در اینجا ذکر کردند نیست؛ خوب پس روی این مبنا که حجیت قطع ذاتی نیست که ما هم همین را قبول داریم نزاع عمومیت پیدا می کند و به این شیوه ای که امام فرمودند نباید نزاع را مطرح کرد بلکه باید به همان نحو معروف نزاع را مطرح کرد مناقشه بر نظر مشهور پیرامون محل نزاع از منظر مختار: طبق نظر مشهور که حجیت قطع ذاتی است نباید موارد وجود علم وجدانی را داخل در محل نزاع بدانند ولو اینکه بر خود مشهور این اشکال وارد است که شما که حجیت قطع را ذاتی می دانید نباید بیاورد موارد علم وجدانی را در اینجا داخل در محل نزاع بکنید و این اشکال بر مشهور وارد است.

بررسی مقدمه چهارم اصالة الاحتیاط؛ حقیقت علم اجمالی چیست؟ آیا حقیقت علم اجمالی، مغایر با علم تفصیلی است؟ متعلق علم اجمالی چیست؟ خوب ما هنوز داریم مقدمات بحث را دنبال می کنیم و هنوز وارد اصل بحث نشدیم و یکی از مباحثی که من لازم دیدم آن هم به دنبال بحثی که دیروز بعضی از آقایان مطرح می کردند ما مناسب است اینجا مطرح بکنیم این است که حقیقت علم اجمالی چیست؟ آیا علم اجمالی یک حقیقت مغایری با علم تفصیلی دارد؟ که: اگر گفتیم علم اجمالی یک حقیقت مغایری دارد باید بگوئیم چه دلیلی بر حجیت و اعتبارش داریم؛ اگر گفتیم علم اجمالی یک حقیقت مغایری ندارد بلکه هر علم اجمالی مرکب است از دو چیز یکی علم تفصیلی و دوم، شک در خصوصیات و در بطن هر علم اجمالی یک علم تفصیلی وجود دارد و در نتیجه نمی توانیم بگوئیم که علم اجمالی با علم تفصیلی مغایرت دارد و یک سنخ دیگری هست؛ نه در بطنش علم تفصیلی وجود دارد.

محقق اصفهانی: علم نیازمند متعلق است؛ در این صورت تعریف علم اجمالی منوط به تعریف متعلق است و متعلق علم اجمالی عنوان کلی و جامع بین الفردین است و از اینجا این بحث در کلمات اصولیین خصوصاً در کلمات مرحوم محقق اصفهانی در «نهایة الدراية» مطرح شده که اصلاً علم نیاز به متعلق دارد و در علم اجمالی متعلق چیست؟ و شما به چی چیزی علم دارید؟ و اگر ما توانستیم متعلق را تعریفی بکنیم آن وقت باید علم اجمالی را تعریف بکنیم؛ هر جوری این متعلق را ما تعریف کردیم علم اجمالی یک تعریف دیگر پیدا می کند؛

آیا علم اجمالی متعلقش یک فرد مردد خارجی است که از آن تعبیر می کنند که متعلق فرد مردد است و می گوئیم علم اجمالی داریم یکی از این دوتا واجب است در اینجا متعلق علم، «الفرد المردد» است که «الفرد المردد» یک عنوانی است که «ینطبق علی واحد» و می گوئیم «الفرد المردد» اما این واحد و این فرد مردد بین اثنین و یا فرد بین ثلاث است اما واقعا «ینطبق» بر یکی از اینها و ما نمی دانیم بر کدام منطبق است؛ می گوئیم می دانیم یکی از اینها نجس است و عنوان نجاست یا منطبق بر این است یا این!

و نمی گوئیم «ینطبق» بر هر دو! بلکه بر یکی اما این یکی مردد است بین اثنین و یا ثلاث و یا بین اربع؛ بررسی متعلق علم اجمالی: آیا متعلق، «الفرد المردد» است یا اینکه عنوان کلی «بین الفردین» است؟ حال آیا در علم اجمالی متعلق، «الفرد المردد» است یا اینکه متعلق، عنوان کلی و جامع «بین الفردین» است کدام یکی از اینهاست؟ در اینجا: کسانی که گفتند متعلق علم اجمالی فرد مردد است اینها می گویند اصلاً علم اجمالی مغایر با علم تفصیلی است و در دل علم اجمالی دیگر علم تفصیلی وجود ندارد و در علم تفصیلی متعلقش فرد معین است و در علم اجمالی متعلقش فرد مردد است.

کسانی که گفتند علم اجمالی متعلقش جامع است مثل خود مرحوم محقق اصفهانی اینها می گویند نسبت به این جامع علم تفصیلی است اما نسبت به خصوصیات شک است و لذا اینها می گویند علم اجمالی مرکب است از یک علم تفصیلی و شک در خصوصیات نکته: اولاً: هر جا علم تفصیلی به جامع بود همین طور می شود یعنی مرکب می شود از دو قسمت؛ من علم تفصیلی دارم به انسان محقق در ضمن زید و می گویم دو علم تفصیلی دارم؛ این چه عیبی دارد؟! ببینید شما از وقتی اصول فقه و رسائل و کفایه خواندید آنجا گاه و بیگاه این مساله مطرح می شود در مباحث قطع که تمام می شود آخرین بحث در مباحث قطع می گویند: «لا فرق بین القطع التفصیلی و القطع الاجمالي» از حیث منجزیت؛ یعنی همانطور که علم تفصیلی منجزیت دارد علم اجمالی هم منجزیت دارد؛ خوب در آن کتاب ها می فرمودید: «سمعاً و طاعة» و می پذیرفتید اما حالا جای بحثش اینجا است که آیا واقعا و اساساً علم اجمالی علم است؟ روی این تعابیر که من عرض می کنم خوب دقت کنید. آیا اینکه ما آمدیم در کنار علم تفصیلی گفتیم یک نوعی دومی وجود دارد بنام علم اجمالی! آیا این علم اجمالی واقعا علم است؟ یا واقعا شک است؟ یا مرکب از علم و شک است؟ و چه دلیلی داریم که تمام احکامی که در علم تفصیلی وجود دارد ما بیایم در علم اجمالی بیاوریم مخصوصاً اگر حجیت را در علم تفصیلی ذاتی ندانیم؛ خوب می بینید شما بزرگانی از اصولیین مثل مرحوم میرزای قمی و محقق خوانساری می گویند در تمام اطراف اجمالی «اصول ترخیصیه» جاری می شود و نتیجه این می شود که علم اجمالی را اینها علم نمی دانند. ببینید خیلی فرق می کند که بگوئیم مرحوم میرزای قمی و مرحوم محقق خوانساری اینها علم اجمالی را علم می دانند اما می گویند ادله اصول عملیه اطلاق دارد و اطلاقی شامل شک مقرون به علم هم می شود که ما در اصول می گوئیم شک مقرون به علم اجمالی و می گویند این اصول عملیه اختصاص به شبهات بدویه ندارد و این را هم شامل می شود یا اینکه بگوئیم نه؛ اساساً اینها علم اجمالی را تعریفی که می کنند اساساً علم اجمالی علم نیست؛ و ما بیخود به آن علم می گوئیم چون حالا یک ریشه ی باریکی از علم در آن وجود دارد لذا به آن علم می گوئیم اما واقعا جهل و شک است.

خوب - خوب دقت بفرماید. این سؤالی که پرسیده شد نظیر آن مطلبی شد که گفتند یک کسی به نجف رفت و در درس یک بزرگی شش ماه شرکت کرد که ایشان راجع به مقدمه واجب بحث می کرد، بعد آمده بود شهرشان از وی سؤال کردند چه بحثی بود؟ گفت این علما شش ماه بحث می کنند کسی که می خواهد پشت بام برود پلکان بگذارد یا نگذارد! خوب مشخص است که این شخص، اصلاً بحث را درست متوجه نشده بود. ببینید این بحث این طور نیست که این بحث عرفی هست یا عرفی نیست

بلکه این بحث نیاز به دقت عقلی دارد که اساساً ما علم اجمالی را چه تعریفی داریم این یک.

ثانیاً: الان اینجا جای این است که ببینیم دیگران درست گفتند یا درست نگفتند و ما می‌خواهیم ببینیم و بهتر بگوییم اصلاً یک کسی از شما سؤال می‌کند چرا شما علم اجمالی را کنار علم تفصیلی می‌گذارید؟ و فرق علم اجمالی و علم تفصیلی چیست؟ و این را برای ما تعریف کنید؛ بررسی دو سؤال: بررسی سؤال اول: اینکه گفته می‌شود هر معلوم بالاجمالی، معلوم بالتفصیل است، آیا معیار عامی است؟ ببینید حالا ما در اثنای بحث همچنانکه در بحث دیروز هم این اتفاق افتاد که به یک جاهایی برسیم که باید علم اجمالی را یک تعریف صحیحی از آن داشته باشیم مثلاً ببینید در برخی از کلمات که در لابلای کلمات به آنها اشاره خواهیم کرد؛ در برخی از کلمات آمده که علم اجمالی آنجایی است که اگر آن معلوم بالاجمال ما روشن بشود که کدام است در این صورت تفصیلاً علم به او تعلق پیدا می‌کند یعنی اجمالاً می‌دانیم یکی از این دوتا خمر است حالا اگر بعداً معلوم شد این مایع خمر است لذا این متعلق علم تفصیلی می‌شود و می‌گویند هر معلوم بالاجمال در واقع معلوم بالتفصیل است اما شخص نمی‌داند و اما بحیث که «لو انكشف الواقع لصار معلوماً بالتفصیل» خوب این یک معیاری است که ما باید بررسی کنیم که آیا این معیار در تمام موارد علم اجمالی وجود دارد یا این معیار یک معیار «فی الجملة» است و در بعضی از موارد علم اجمالی وجود دارد.

سؤال دوم: آیا علم اجمالی به فرد مردد تعلق پیدا کرده یا به جامع؟ آیا تعلق علم به فرد مردد ممکن است یا محال؟ آیا تعلق علم به جامع ممکن است یا محال؟ پس ببینید ما الان می‌خواهیم این بحث را در این دو سه روز داشته باشیم که تعریف علم اجمالی چیست این یک و برای روشن شدن تعریف این که بگوییم آیا علم اجمالی به فرد مردد تعلق پیدا کرده و یا به جامع تعلق پیدا کرده و به دنبال این بحث این بحث مطرح شده که برخی گفتند:

اولاً:— خوب این بحث را دقت کنید. فرد مردد محال است؛ پس تعلق علم اجمالی به فرد مردد محال است که حالا استدلالش را مطرح می‌کنیم این یک و ثانیاً: نیز برخی گفتند جامع هم تعلق به او اثر ندارد پس در نتیجه اساساً علم اجمالی متعلقش برای ما معلوم نیست و یک متعلق مجهولی دارد و لذا هیچ اثری ندارد و لذا ملحق به شک و جهل است و عرض کردم می‌توانیم این تعبیر را بکنیم که بیخود به آن علم اجمالی می‌گوییم و بیخود به آن علم می‌گوییم.

لذا باید ما این بحث را مطرح کنیم که آیا تعلق علم به فرد مردد «ممکن» او محال» این یک و تعلق علم به جامع حالا یا جامع حقیقی و یا جامع انتزاعی «ممکن» او غیر ممکن» این بحث را باید مطرح کنیم. نکته: بر محال بودن تعلق علم به فرد مردد سه دلیل آورده شده است؛ دو دلیل از محقق اصفهانی و یک دلیل از محقق نائینی اولین بحث این است که محقق اصفهانی در کتاب «نهاية الدراية» دو دلیل آورده بر اینکه تعلق علم به فرد مردد محال است و یک دلیل سومی هم مرحوم محقق نائینی اضافه کرده در نتیجه سه دلیل اقامه شده بر اینکه تعلق علم به فرد مردد محال است و بعد از مرحوم اصفهانی اساساً این را به عنوان یک اصل مسلم می‌گیرند که فرد مردد در عالم خارج محال است و تعلق علم هم به آن محال است و اگر یک متعلق خودش محال شد و اگر گفتیم فرد مردد محال است و علم به محال هم محال است؛ حالا دلیل اول اصفهانی را ذکر بکنیم. بررسی دو دلیل محقق اصفهانی بر محال بودن تعلق علم به فرد مردد بررسی دلیل اول محقق اصفهانی: فرد مردد، ممتنع است چه اینکه فردیت مساوق با تعین و خصوصیات است حال این فردیت چه در ذهن باشد و چه در خارج لذا تعلق علم به او محال است.

مرحوم محقق اصفهانی می‌فرماید: «دلیل اول»: «الفرد المردد لا ثبوت له فی ایّ وعاء لا ذهناً و لا خارجاً و لا ماهیة و لا هویة» ایشان می‌فرماید فرد مردد اصلاً ممتنع است و ممتنع شد یعنی فردیت مساوق با تعین است و یک مطلبی که در فلسفه هم دارند— که حالا این دیگر در عبارت اصفهانی هم نیامده آنجا می‌گویند «الوجود مساوق للتعین» یعنی فردیت و وجود مساوی با تعین است و اگر گفتیم فرد مردد محال است برای اینکه فرد مردد در خارج، — خارج که جای تعین است— نمی‌شود چیزی باشد ولی تعین نداشته باشد در عالم ذهن هم فرد مردد ثبوتی ندارد و در عالم ذهن هم آنچه می‌آید فرد با یک خصوصیتی می‌آید و اگر خصوصیات نباشد خودش به عنوان فرد مردد محال است.

عبارتی که مرحوم اصفهانی دارد این است که می فرماید: چه خارج و چه ذهن هر چیزی را که فرض کنیم همین که فرض کنیم فرد است بلافاصله معین می شود و همین که فرض کنیم معین نیست لذا دیگر فرد نیست؛ «لان کل شیء یفرض» یعنی هر شیئی که فرض شود چه در خارج و چه در ذهن «یکون معیناً» و معین یعنی خودش، خودش است «و هو هو»؛ و «لا مرددا بین و بین غیره» یعنی نمی شود بگوییم این مردد است بین این و غیر خودش است لذا فرد مردد نه در خارج ثبوتی دارد و نه در ذهن ثبوتی دارد و نه ماهیتی برای او هست و نه وجودی برای او هست و چیزی که خودش ممتنع است تعلق علم به او هم ممتنع است؛ این دلیل اولی بود که مرحوم اصفهانی دارند.

دلیل دوم محقق اصفهانی: علم از صفات ذات الاضافه است در این صورت 1. اگر گفته شود علم با یک خصوصیتی در ذهن آمد، این خلاف فرض است زیرا فرض تردید در فرد است. 2. اگر گفته شود علم مردداً در ذهن آمده است، این هم محال است.

«دلیل دوم»: دلیل دوم را هم عرض کنم که روی هر دو دلیل فکر کنید برای فرد دلیل دوم این است که علم از صفات «ذات الاضافه» است یعنی تا معلوم نباشد علم هم نیست و حضور معلوم در نفس به نفس حضور علم است چون علم از صفات «ذات الاضافه» است آنوقت مرحوم اصفهانی می فرماید: اگر بگویید معلوم با یک خصوصیتی در ذهن آمده این خلاف فرض است چون فرض ما این است که مردد است و مجهول است پس با خصوصیت نیامده و اگر بگویید مردداً آمده که مردداً امکان ندارد در ذهن بیاید پس با خصوصیت بیاید این دیگر مجهول نیست و مردد نیست و بدون خصوصیت یعنی مردداً بیاید این محال است که تقریباً این دلیل دوم هم بر می گردد به همان دلیل اول منتها در این دلیل دوم از این راه اضافه شده که علم از صفات «ذات الاضافه» است یعنی تا معلومی نباشد علم معنا ندارد و تا عالم و معلومی نباشد علم معنا ندارد و علم یک طرفش عالم است و یک طرفش معلوم و باید معلوم باشد خوب این یک و دوم اینکه معلوم چه زمانی در عالم نفس می آید؟

آیا قبل از علم می آید؟ و اول علم می آید و معلوم بعد از علم می آید می گوییم، نه به نفس تحقق علم، معلوم هم در نفس حاصل است؛ خوب می گوییم معلوم چیست؟ اگر معلوم بدون خصوصیت باشد که محال است و با خصوصیت باشد که خلف فرض است چون اگر با خصوصیت باشد می شود معین این دو دلیل است که آوردند برای استحاله فرد مردد و من در ذهنم می آید ما در مباحث گذشته مان در جایی راجع به این فرد مردد بحث کرده باشیم آقایان آن سی دی هایی که در خدمتشان هست اگر هست ببینند حالا ان شاء الله این جا هم بحث می کنیم که آیا این دو دلیل مرحوم اصفهانی درست است یا نه؟

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.